

شاهنامه و اوستا

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

قریب یکقرن است دانشمندان مغرب‌زمین در تحقیق منابع شاهنامه بذل مساعی نموده و در منشاء اخبار و حکایات داستانهای آن غور کرده و به کشفیات سودمند مهمی نایل آمده‌اند. یکی از نتایج این تحقیقات ترجمه و تطبیق اوستاست و معلوم شده که قسمت مهم داستانها و اشخاص شاهنامه در کتاب اوستا و مخصوصاً در قسمتی که باسم‌بشت موسوم است موجود بوده نیز داستانهای زیادی در کتاب‌های پهلوی زمان ساسانیان مانند بندهش و یادگار زریران و جام‌اسب نامک و کارنامک اردشیر بابکان و خسرو و کوانان و نظایر آنها مضبوط است که گاهی عیناً و گاهی با تغییراتی در لفظ و معنی بکسوه فارسی شیرین و نظم‌متین فردوسی اندر آمده. منشاء داستانهای اوستا هم بنوبه خود به افسانه‌های هندی و کتابهای (ودا) میرسد که تحقیق و تطبیق آن از موضوع این مقال خارج است.

آنچه معلومست بین شاهنامه و اوستا و کتب پهلوی کتابها و داستانهای دیگر از فارسی و عربی بوده است و فردوسی و دیگر نویسندگان و مورخین اسلامی بیشتر از آن منابع درجه دوم استفاده کرده‌اند و نام بعضی از آنها مانند ترجمه خدا یا نامک و شاهنامه منثور ابو منصور عبدالرزاق و شاهنامه و قصه‌های شعرای قبل از فردوسی از منظوم و منثور مانند آنچه به ابوالمؤید باخی و بختیاری و دقیقی اسناد شده به ما رسیده است، و از همین تعدد و تنوع منابع است که اختلافی بین شاهنامه و تواریخ اسلامی مانند تاریخ طبری و حمزه اصفهانی و امثال آنها دیده می‌شود. مثلاً پدر جمشید در اوستا و یونانگهوت یا ویو نهو و در کتاب بندهش و یونه (باقنج و او اول و دوم و سکون نون) و بقول طبری و یونجهان و بنوشته بیرونی و یجهان و بقول شاهنامه تهمورث بوده همچنین ضحاک بموجب بندهش پسر خرو تاسپ و بنا بقول بیرونی و دینوری ضحاک بن

علوان و در شاهنامه ضحاک پسر مرداس است. هم در نسبت منوچهر بین بندهش و شاهنامه اختلاف هست چنانکه مسعودی ملتفت آن شده و ذکر کرده. گذشته از اسامی و انساب در طرز جریان وقایع هم اختلاف میان شاهنامه و کتب تاریخ و کتابهای قبل از اسلام موجود است. ولی با این مراتب بهمانطور که در فوق مذکور افتاد گردآصلی اشخاص و افسانههای شاهنامه بطور کلی از اوستا و کتب متأخر زرتشتی است و اخباری مانند داستان اسکندر و منظومه یوسف زلیخا که بهمنابع سامی و دیگر منابع مربوطست حال استناد دارد گواينگه کتب زرتشتی بنام و اعمال اسکندر بیگانه نیست.

تحقیق اشخاص و افسانهها و تطبیق آنها با اصل فواید بزرگ دارد که یکی از آنها دریافتن علت و معنای آنها و دیگر موطن اصلی آنها و دیگر تاثیر و اهمیت آنهاست. يك ارزش فرعی ولی مهم و سودمند نیز در تحقیق داستانها عبارت است از پی بردن به تلفظ صحیح و معانی بعضی از اسامی خاصه و لغات شاهنامه و پیداست که این موضوع برای تصحیح شاهنامه و پاک کردن آن از تحریفاتی که شده و اغلاطی که روداده تاجه پایه مهم است. اینک برای روشن ساختن این مقصود اخیر دوسه مثال بر وجه نمونه آورده و تاثیر و فایده آنها را در فهم لغت و تفسیر شاهنامه نشان میدهم تا از این نمونه پی بمابقی برده شود.

ضحاک - اژدهاک

از افسانههای معروف شاهنامه حکایت فریدون و ضحاک است. این افسانه از اوستا هم قدیمتر بوده و ریشه اش از کتابهای (ودای هنداست. فریدون در واقع مظهر قوای آسمانی است که با اهریمن حرص و دروغ و پلیدی می جنگد و او را بر طرف میسازد. این اهریمن درودا (آهی) نام دارد که بمعنی مار می آید و در اوستا و پهلوی همین کلمه (آزی) و (آز) و (آژ) است که نماینده حرص و شهوت و بشکل افعی است و اسم هر کب آن (ازی دهاک) است و بعقیده بعضی از مستشرقین کلمه (آز) در فارسی امروز از همان ریشه است. این اهریمن بنا به پاره افسانههای هندی در ابرها جا دارد و آب و باران را از ابر میگیرد و سبب خشکسالی میگردد.

این جانور پلید است که در شاهنامه نام ضحاک گرفته و مظهرستم و استبداد و ظلم اجانب در ایران شده پس کلمه ازی دهاک در واقع مرکب است از دو قدمت که (ازی)

و (دهاك) باشد و مخفف آن همان اژدها بمعنی مار واقعی است. (دهاك) باحر كة كف هم بموجب اوستا و اساطیر قدیم حیوان پلیدی و زشتی است و آنچه در لغات راجع به ده آك گفته و آنرا بمعنی ده عیب گرفته اند در واقع خالی از صحت نیست. بفرق اینکه ده در اینجا عدد نیست و جوهر کلمه است و تمام کلمه (دهاك) بمعنی عیب و بدی و یا مظهر بدی است. بموجب اوستا این جانور مهیب یعنی اژدهاك سه سر و شش چشم دارد و دو مار بردوش ضحاك که در شاهنامه هست از بقایای همان افسانه قدیم است. پس ضحاك جانشین اژدهاك سه سر است و اتفاقاً خود فر دوسی هم ضحاك را گاهی با اسم صحیح یعنی اژدها ملقب نموده و گفته است:

« بایوان ضحاك بردندشان بدان اژدهافش سپردندشان
 بکشتی و مغزش برون آختی مران اژدها را خورش ساختی »^۱
 هنگ افراسیاب - ناهید و هوم

در قسمت یشت اوستا آمده که افراسیاب (فر نسین) در هنگ (هنکنه) شاهی خود برای رسیدن بمقصود و نجات یافتن از دشمن صد اسب هزار گاو و ده هزار بره قربانی به ناهید نمود و در آن قصر آهین زیر زمین بود که سر انجام هوم (هئومه) اورا در آنجا گرفتار کرد.

بنا بر روایت شاهنامه هنگ غاری بود که افراسیاب در آنجا پنهان و پناهنده شد:

« نهایمن بجان ونه تن سو دمنده همیشه هر اسان زیم گزند
 همی از جهان جایگاهی بجست که باشد بجان ایمن و تندرست
 بنزدیک بردع یکی غار دید سر کوه غار از جهان ناپدید
 زهر شهر دورو بنزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب »

هوم از بی جستجوی افراسیاب بر آمد و غار را پیدا کرد:

« بدید اندران هنگ افراسیاب در ساخته جای آرام و خواب »

و افراسیاب را گرفتار نمود:

۱ - در ضمن داستان ضحاك فر دوسی آشیز را خورشگر و خوالیگر نامیده است. در بهاوی خوالست آمده (و در اوستانی خورزشت) و لام و راء در بهاوی اغلب مبادله می شود پس خوالیگر همان خوالستگر خوازستگر - خورشگر و خورشگر است. - شاهنامه خاورچاپ طهران ج ۱ ص ۲۵

* چو آن شاهرا هوم بازو بیست همی بردش از جای خواب و نشست

راجح به هوم فردوسی چنین گوید :

یکی نیک مرداندران روزگار ز تخم فریدون آموزگار

پرستنده با فر و برزکیان بزنا کی شاه بسته میان

پرستشگهش کوه بودی همه زشادی شده دور و دور از رومه

کیجا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از بروم بود^۱

بحکم این اشعار هوم مرد عابد کوهنشینی بود که در گرفتار ساختن دشمن

ایران افراسیاب اقدام نموده.

حال بفحوای اوستاهنگ (که شکل اوستائی آن هنکنه باشد) خانه یا قصری

بوده و در واقع خود گفته فردوسی «در ساخته جای آرام و خواب» این معنی رامیرساند

و با آنکه در کتب لغت آنرا بقرینه شاهنامه غار ترجمه کرده اند بنا بقول زبانشناسان

مغرب بمعنی خانه است و آن از همان ریشه کندن است و کلمات خانه و خندق (کندک)

و کان از آن ریشه مشتق است و گویا ریشه (کت) که در اوستا بهمان معنی کندن است

و (کده) در فارسی امروز در کلمات مانند کدبانو و میکده و بتکده و دهکده و کدخدا

بمعنی خانه آمده باریشه فوق قریب المخرج باشد.

هوم که در اوستا (هوم) تلفظ شده گیاه خوشبوئی است که در هندوستان بنام

سومه (Soma) معروف بوده و بقاعده تبدیل (س) سنسکریت به (ه) در فرس قدیم به

هومه مبدل شد، و آنرا در موقع عبادت میسوزاندند و شربتش نیز می گرفتند پس گیاه

مقدسی بود بین هندیان و ایرانیان. نیز از اوستا مفهوم چنین است که وی فرشته است و

همین است که در شاهنامه بصورت عابدی جلوه میکند.

ناهید از مظاهر الوهیت در ایران قدیم بوده حتی در کتیبه های هخامنشی

نیز از او نام برده شده و ترکیب کلمه بقول اهل لغت و بحکم تلفظ قدیم آن که (آناهیته)

بود از دو جزء است که اولی (آ) حرف نقی و دومی (اهیته) بمعنی عیب و نقص است

و آن در پهلوی اهوک و در فارسی آهواست و بدین معنی است که فردوسی گفته (دو چشم

و دوبای من آهو گرفت « نون بین الف و اهسته نون و قایه است که در کلامه انیران (یعنی غیر ایران) هم دیده می شود. پس مفهوم لغوی ناهید بی عیب است.

اندر یمن - وندر یمن

دانشمندان از فحوای کتاب اوستا معلوم کرده اند که ار جاسپ يك برادر دیگر داشته بنام وندریمینیش (وندریمینش) چنانکه در پشت آمده: «دوبرادر» وندر یمنی وارجتاسپه (ارجاسپ) از ناهید مسائل کردند که به ویشتاسپه (گشتاسپ) و زیری ویری (زیر) غالب کردند.

در شاهنامه در غالب نسخ بجای وندر یمن اندریمان آمده چنانکه گوید:

چو گرگین به شتم بشد کینه خواه
 ابا اندریمان ز توران سپاه
 به آورد گه اندریمان گرد
 به تیر از هوا روشنائی ببرد «۱»

ایضاً در کشته شدن وندریمن با برادر دیگرش کهرم بدست اسفندیار گوید:

بزد بر در دژ دو دار بلند
 فرو هشت از دار بیچان کمند
 سر اندریمان نکون ساز کرد
 برادرش رازنده بردار کرد «۲»

از بعض عبارات فردوسی معلوم چنانست که وندریمن و کهرم را دو فرزند ارجاسپ گرفته و شاید صحیح باشد چه در اوستا هم برادر بودن آنها صراحت ندارد در هر صورت اصل اسم وندریمن است و چون تبدیل او اول کلمه به الف در فارسی قاعده نیست پس می توان اندریمن را تحریف دانست.

نستور = بستور = گستههم

در اوستا بعد از داستان اسفندیار سخن از (ویستور) پسر نوذر آمده و در کتاب پهلوی یادگار زیران که آنرا شاهنامه گشتاسپ هم گویند گفته شده چون زیر بدست ویدرفش (بیدرفش) کشته گردید پسرش بستور از و انتقام کشید.

فردوسی در کشتن نستور بیدرفش را چنین گفته:

« به پیش صف دشمنان ایستاد
 همی بر کشید از جگر سرد باد
 منم گفست نستور پور زیر
 پذیره نیاید مرانره شیر »

در جای دیگر در سخن راندن از نوذر و داستان کشته شدن او بدست افراسیاب از دوسر او گسته‌م و طوس نام برده و مویه و سو گواری آنها را بخون پدر یاد کرده^۱ چون در اوستا چنانکه گذشت پسر نوذر (نوثر) و بستور و (بستور) نامیده شده و قلب او در فارسی به کاف جایز است مانند ویشتاسب و گشتاسب پس باغلب احتمال گسته‌م نخست شکل گستور داشته یعنی وستور گستور شده سپس تحریفاً به صورت گسته‌م در آمده و فردوسی آنرا بموجب الزام گاهی با سکون‌ها یعنی بروزن فعلن و گاهی با فتح‌ها بروزن فاعلن خوانده چنانکه بستور و بستور نیز بهمین ترتیب است. در آگاهی یافتن زال از مرگ نوذر گوید:

«بگسته‌م و طوس آمد این آگاهی
که شد تیره دیهیم شاهنشهی»^۲

در جای دیگر گوید

«رسید اندر آن جایگه گسته‌م
که بودند گردان توران بهم»^۳

پس نستور تصحیف بستور و باغلب احتمال گسته‌م تحریف گستور است. از شواهد فوق پیداست که اگر دانشمندان معارف ایران وقتی از بی طبع يك نسخه تحقیقی شاهنامه برانید و در آن معنی واقعی لغات و تلفظ صحیح اسامی خاصه از اشخاص و بلاد تعیین و توضیح شود و تحریف و تصحیف کلمات از قلب و تبدیل معین گردد در آن صورت از رجوع به اوستا و سنجیدن داستانهای آن ناگزیر خواهند بود و الحق در این موقع می توان گفت که چاپ يك نسخه شاهنامه با تحقیقات علمی و مقایسه نسخ قدیم موجود در مشرق و مغرب زمین در بهترین کاغذ و با زیبا ترین نقشها با توضیح و مقایسه و تطبیق لغات و نامها و داستانها و ترتیب فهرست کامل از تکالیف بزرگ ملی مردم اینسامان است و شاید اینگونه طبع آخرین و صحیح ترین نسخه بزرگترین داستان ملی ایران اهمیت از اهمیت تعمیر آرامگاه فردوسی کمتر نباشد و خود آن شاعر بزرگ همین حقیقت را درك کرده و سخن را به آثار ظاهری جسمانی برتری داده و گفته :

۱ - شاهنامه ج ۱ ص ۲۱۶ - ۲۱۵

۲ - شاهنامه ج ۱ ص ۲۱۶

۳ - ج ۲ ص ۴۷۸